



### باسمه تعالی

بحث در مورد بررسی مشروعیت صور مختلف معاملات در بازار فارکس بود، صورت اول که معاملات نقدی توسط خود شخص و با اموال خودش بود، بررسی شدند و اشکالات آن بررسی شد.

### صورت دوم: معاملات نقدی به همراه اهرم

از آن جایی که صور را به تدریج پیچیده می‌کنیم، صورت دوم عبارت است از همان معامله نقدی که در صورت اول انجام می‌شود، با این تفاوت که معامله کننده از اهرم استفاده می‌کند، و به عبارت دیگر «معاملات اهرمی و مارجینی» انجام می‌دهند.

قبلاً گفته شد که وقتی مشتری در کارگزاری، افتتاح حساب می‌کند، حساب اهرمی او به این صورت است که وقتی یک دلار - مثلاً - در حسابش داشته باشد، کارگزار تسهیلات و اعتباری برای او در نظر می‌گیرد که یک به صد یا یک به دویست یا بیشتر و یا کمتر، بتواند معامله کند یعنی با اعتبار ۱۰۰ یا ۲۰۰ یا ۳۰۰ دلار - مثلاً - می‌تواند معامله کند، (از الان ما فرض می‌کنیم که اهرم یک به صد را انتخاب کرده است) و لذا این شخص با ۱۰۰ دلار وارد معامله مبادلات ارزی می‌شود:

#### جهت اول:

در این جا اولین بحث این است که آیا خود این افتتاح حساب، قرض ربوی است؟<sup>۱</sup> به این معنا که وقتی شخص از کارگزار ۹۹ دلار بیشتر می‌گیرد، آیا سودی هم در آن شرط می‌شود یا خیر؟ که اگر سود شرط شود، قرض ربوی خواهد بود و مسلماً عقد حرام تکلیفی است و این اشتراط زیاده حرام تکلیفی و وضعی است یعنی شخص مالک زیاده نمی‌شود ولیکن بحث در مورد بطلان اصل قرض وجود دارد که بعداً به آن می‌پردازیم.

اما ممکن است قرض بدون شرط زیاده باشد، ولی شرط مبنایی و ضمنی در بین وجود داشته باشد به این صورت که کارگزار شرط کند که به شرطی قرض می‌دهم که با این پول، معامله انجام بدهید که بالتبع درصدی هم به عنوان کارمزد، به کارگزاری می‌رسد، که در این صورت، اگر قائل شویم که چنین قرضی نیز جر منفعت بالشرط است و لذا مشمول ادله حرمت ربا می‌شود، در نتیجه این قرض نیز داخل در قرض ربوی است و حرام می‌باشد و همان مباحث قبلی تکرار می‌شود. و ما در بحث راه کارهای تأمین نقدینگی، به صورت مفصل در مورد این مبنا بحث کردیم و عموماً عقد و شرط و روایاتی مثل روایت سلسبیل را آوردیم که دلالت بر جواز چنین شرطی داشتند، زیرا که عرفاً به این کار ربا نمی‌گویند. فلذا اگر کسی مفاد آن روایات و ادله را بپذیرد، در این جا نیز قائل به جواز چنین معامله‌ای می‌شود و مشهور گفته اند که این نوع از قرض نیز مشمول ادله ربا است و لذا این نوع معامله با مشکل مواجه می‌شود.

البته ممکن است که چنین فرض کرد که:

داعی کارگزار این است که شخص با آن اعتبار معامله کند ولی در ضمن قرض، چنین شرطی نکرده است و طرف

<sup>۱</sup> در جلسات قبل، تفصیل این بحث گذشت.



مقابل را الزام نکرده است.

در این فرض (هر چند چنین فرضی به دور از واقعیت است) معامله اشکالی ندارد و داعی سود داشتن در قرض، ضربه ای به جواز قرض وارد نمی کند و به هیچ وجه، قرض ربوی نمی شود. (خیر قرض ما جزّ منفعه)

#### جهت دوم:

بر فرض که چنین قرضی، قرض ربوی باشد، باید جهات مختلف نسبت به طرفین که شخصیت حقیقی باشند یا حقوقی و سایر شرایط را در نظر گرفت و بررسی کرد که در کدام یک از شرایط قرض ربوی حرام است و در کدام شرایط قرض ربوی اشکالی ندارد، که تمامی این فروض در مبحث فروش استقراضی بحث شدند و لذا باید به آن بحث مراجعه شود.

#### جهت سوم:

این جهت نیز در بحث فروش استقراضی مطرح شد که آیا در جایی که قرض حرام باشد، آیا مطلقاً قرض ربوی حرام است یا اینکه باید بین قرض استهلاکی و استرباحی تفصیل قائل شویم و تنها قرض ربوی استهلاکی حرام است؟ که تفصیل آن گذشت و علی الظاهر تفصیلی در بین قرض ها نباید داد.

#### جهت چهارم:

این جهت نیز در بحث فروش استقراضی مطرح شد که آیا حرمت ربا، اطلاق دارد و همه انواع ربا را شامل می شود و یا اختصاص به مکیل و موزون دارد ولی قرض ربوی در غیر مکیل و موزون مشکلی ندارد؟ (همان طور که در ربای معاملی چنین تفصیلی وجود دارد، باید بررسی شود که در قرض ربوی نیز چنین معامله ای وجود دارد یا خیر؟)

#### جهت پنجم:

مطلب جدید که در بحث معامله مارجینی درصدد بیان آن هستیم، علی فرض حرمت، چنین می گوئیم که: شخصی که به صورت اهرمی، افتتاح حساب کرده است و اهرم را نیز انتخاب کرده است و قصد ورود به معامله را دارد و به فرض که معامله نقدی است و قصد تسویه فیزیکی دارد:

در این صورت، همان اشکالات عامی که در صورت اول، مطرح شدند، در اینجا نیز جای طرح دارند، لکن فعلاً در صدد طرح مجدد آن ها نیستیم، بلکه می خواهیم بررسی کنیم که آیا علاوه بر آن اشکالات، اشکال خاص دیگری نیز در این صورت وجود دارد یا خیر؟

### اشکال اول

با توجه به فرض بحث که این معامله قرض ربوی است، آیا این جهت (قرض ربوی بودن) موجب بطلان معامله می شود یا خیر؟ به عبارت دیگر: از آن جایی که تسهیلات و اعتبارات معامله اهرمی، قرض ربوی است، فلذا باطل است.

### بررسی اشکال

بطلان این معامله دارای مقدماتی است که هر یک نیاز به بررسی دارند:

✓ مقدمه اول: حساب اهرمی، قرض ربوی است. (که بحث آن گذشت)

✓ مقدمه دوم: در قرض ربوی، علاوه بر این که شرط باطل و فاسد است و زیاده در ملک شخص وارد



نمی‌شود، مشروط نیز فاسد است یعنی قرض ربوی، از ریشه باطل است و قرض گیرنده مالک هیچ بخشی از قرض نمی‌شود، بلکه قرض در ملک قرض دهنده باقی می‌ماند.

✓ مقدمه سوم: معامله ای که با قرض ربوی، انجام می‌شود، دو صورت دارد:

• اگر شخص با عین مالی که قرض گرفته است، معامله انجام دهد، یعنی دقیقاً با همان پولی قرض گرفته شده (عین شخصی)، که در ملک او وارد نشده است، معامله انجام می‌دهد، که یعنی با عین شخص مال غیر معامله کرده است مثلاً یک دلار مال خودش بوده است و ۹۹ دلار تسهیلات گرفته است، با همان ۱۰۰ دلار وارد معامله شده است و مثلاً ۵۰ یورو گرفته است: در اینجا باید بحث کرد که معامله توسط مال غیر، باطل است یا خیر؟ که حرمت معامله متوقف بر این است که گفته شود: معامله با عین مال غیر، باطل است.

• معامله با عین مال غیر نبوده بلکه کلی و درذمه، بوده است، در این صورت می‌گوییم که:

❖ اگر از ابتدا غرض و هدف خریدار این است که پول آن معامله کلی که انجام می‌دهد، را با همان مال دیگران پرداخت کند: در این صورت نیز جای بحث دارد که چنین معامله ای باطل است یا خیر؟

بنابراین خلاصه مقدمه سوم برای بطلان معامله این است که:

با همان عین مال دیگران معامله انجام داده و یا اگر معامله کلی فی الذمه بوده است، از همان ابتدا قصد داشته است که با مال دیگران (اعتبار حاصل از اهرم که قرض ربوی است) ثمن را پرداخت کند؛ و در هر دو صورت اگر قائل به بطلان بشویم، بالتبع معامله باطل می‌شود.

### بررسی مقدمه دوم:

این مقدمه بین فقها اختلافی است، برخی قائل هستند که در قرض ربوی، تنها شرط باطل است و قرض گیرنده مالک قرض می‌شود و قرض دهنده نیز تنها مالک اصل مال قرض داده شده می‌شود و مالک زیاده نمی‌شود، زیرا که عموماً باب معاملات و باب قرض، شامل اصل قرض می‌شود و تنها «المومنون عند شروطهم» با واسطه ادله دال بر غیر مشروع بودن شرط زیاده، تخصیص خورده است و لذا شامل شرط زیاده نمی‌شود، از طرف دیگر شرط فاسد، مفسد نیست، پس اصل قرض صحیح است و فقط شرط زیاده باطل است؛ که بر اساس این قول، در بحث ما معامله اهرمی از این جهت مشکلی نخواهد داشت زیرا که شخص با مال خودش، معامله انجام داده است.

ولی در مقابل برخی دیگر قائل هستند که در قرض ربوی، قرض گیرنده مالک قرض نمی‌شود و قرض در ملک قرض دهنده باقی می‌ماند و قرض دهنده، مالک زیاده نیز نمی‌شود؛ که بر اساس این قول، معامله اهرمی با مشکل مواجه می‌شود. پس در این جا باید بررسی کنیم که بنابر ربوی بودن حساب اهرمی، پولی که کارگزار می‌دهد در ملک شخص وارد می‌شود یا خیر؟



### ادله قول دوم:

#### دلیل عام و کلی:

«شرط فاسد، مفسد است» مطلقاً، این قاعده اختصاصی به باب ربا ندارد. شرط زیاده، فاسد و نامشروع است. بنابراین شرط زیاده، هم فاسد است و هم موجب فساد عقد قرض می‌شود.

#### اشکال

کلیت این قاعده را در جلسات قبل، بررسی کردیم<sup>۱</sup> و به این نتیجه رسیدیم که دلیلی برای اینکه هر شرط فاسدی، موجب فساد عقد می‌شود، نداریم بلکه از برخی ادله استفاده می‌شود که شرط فاسد، مفسد نیست بلکه عقد و معامله باطل نمی‌شود.

#### دلیل خاص

در خصوص قرض ربوی، برخی فقها برای بطلان اصل قرض ربوی به برخی از روایات استدلال کرده اند<sup>۲</sup>، که برخی از آن روایات که صاحب جواهر نیز به آن ها استناد کرده است، عبارت است از:

#### روایت اول برای استدلال به بطلان قرض ربوی:

۳ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى<sup>۴</sup> عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ كَانَتْ لِي عَلَيْهِ مِائَةٌ دِرْهَمٍ عَدَدًا فَضَانِيهَا مِائَةٌ<sup>۵</sup> وَزْنَا قَالَ لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَشْتَرِطْ قَالَ وَ قَالَ جَاءَ الرَّبَا مِنْ قِبَلِ الشُّرُوطِ إِنَّمَا يُفْسِدُهُ الشُّرُوطُ.

و رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ<sup>۶</sup>.

۱. جلسه ۱۶، ۱۰/۱۰/۱۳۹۸.

۲. به جواهر الکلام ج ۲۵، ص ۵ مراجعه شود.

۳ (۷) - الکافی ۵ - ۲۴۴ - ۱.

۴ (۸) - فی المصدر زیادة عن محمد بن عیسی.

۵ (۹) - فی المصدر زیادة درهم.

۶ (۱) - التهذیب ۷ - ۱۱۲ - ۴۸۳.

۷. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۱۹۰.



### بررسی سندی:

سند مرحوم شیخ و مرحوم کلینی همانند هم هستند، البته در نقل وسائل، «احمد بن محمد بن عیسی» بدون واسطه از «یحیی بن حجاج» روایت را نقل کرده است ولی در نقل کافی، «احمد بن محمد بن عیسی» به واسطه «محمد بن عیسی» از «یحیی بن حجاج» این روایت را نقل کرده است؛ که این مطلب تأثیری در اعتبار سند نخواهد داشت. سند تا یحیی بن حجاج مشکلی ندارد زیرا «عده من اصحابنا» که واضح است که ثقة هستند و «احمد بن محمد بن عیسی» نیز از ثقات است و «محمد بن عیسی» مقصود «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» است، گرچه بین فقها و رجالیون در مورد وثاقت ایشان اختلاف وجود دارد ولی علی التحقیق ثقة است.

یحیی بن حجاج: مرحوم نجاشی ایشان را توثیق کرده است. (نکته در وسائل الشیعه ۲۰ جلدی، اسم ایشان «یحیی الحجاج» ذکر شده است که مشخص است که «بن» سقط شده است و همان طور که وسائل الشیعه ۳۰ جلدی آمده است، مقصود «یحیی بن الحجاج» می باشد.)

خالد بن حجاج: مرحوم نجاشی فرموده است که «خالد بن حجاج» برادر «یحیی بن حجاج» می باشد ولی در مورد وثاقت او سخنی نگفته است و لذا در کتب رجالی، در مورد خالد بن حجاج، توثیق خاص نداریم، بنابراین برای اثبات وثاقت ایشان، باید به سراغ وجوه عامه برویم:

۱. ایشان در رجال شیخ، در بخش مرتب از حرف خ آمده است، و یکی از «خالد» های مرتب، خالد بن حجاج است، بنابراین بر اساس وعده ای که ایشان در مقدمه رجال داده است که ابتدا اصحاب امام صادق علیه السلام که ابن عقده در کتابش آورده است، مطرح می کند و سپس افراد دیگر را اضافه می کند، پس ظاهر این است که «خالد بن حجاج» از کتاب ابن عقده، استخراج شده است، فلذا مشمول این جمله می شود که «۴۰۰۰ هزار نفر از اصحاب ثقة امام صادق علیه السلام را ابن عقده جمع آوری کرده است»، بنابراین وثاقت ایشان اثبات می شود.
۲. «احمد بن ادريس» که صحيح الحديث و الرواية می باشد، این روایت را نقل کرده است، زیرا که «عده من اصحابنا» که مربوط به «احمد بن محمد بن عیسی» می باشد، یکی از آن افراد، احمد بن ادريس است، بنابراین سند روایت گویا به این شکل است که:

محمد بن یعقوب عن احمد بن ادريس عن احمد بن محمد بن عیسی... عن خالد بن حجاج  
بنابراین بر مبنای کسانی که قائل هستند که واسطه های «احمد بن ادريس» تا امام علیه السلام، ثقات می باشند، پس خالد بن حجاج نیز توثیق می شود.

لکن گفته شد که این مبنا، مورد پذیرش ما نیست.

۳. «احمد بن محمد بن عیسی» این روایت را نقل کرده است و ایشان از اجلا و ثقاتی بوده است که بسیار اهل احتیاط بوده است و از هر شخصی روایت نقل نمی کرده است، بلکه حتی اگر کسی از ضعفاء روایت نقل می کرد، با او برخورد می کرده است، پس خودش ولو با واسطه از افراد غیر ثقة روایت نقل نمی کند. لکن گفته شد که این مبنا، مورد پذیرش ما نیست.

۴. مرحوم کلینی این روایت را نقل کرده است و ایشان فرموده اند که روایاتی که نقل می کنم، همه صحاح هستند، پس مشخص می شود که یا راویان همگی ثقة هستند و از این طریق وثاقت «خالد بن حجاج» اثبات



می‌شود و یا این که با توجه به جمله مرحوم کلینی در مقدمه، این حدیث نیز از آثار صحیحیه از صادقین علیهم السلام می‌باشد، فلذا این حدیث مشمول شهادت مرحوم کلینی و معتبر می‌شود. که این وجه نیز علی المبنی می‌باشد. پس از حیث سند، تنها مشکل ما، خالد بن حجاج می‌باشد، که وثاقت ایشان نیز با توجه به این وجوه قابل حل می‌باشد.

### بررسی دلالتی:

باید بررسی کنیم که مفاد دلالت، بطلان شرط یا بطلان قرض است؟ کسانی که به این روایت برای بطلان قرض استدلال کرده اند، چنین بیان کرده اند که: در روایت آمده است که «جَاءَ الرَّبَا مِنْ قِبَلِ الشَّرْطِ إِنَّمَا يُفْسِدُهُ الشَّرْطُ» یعنی ربا از جانب شروط آمده است و شروط، قرض را فاسد می‌کند، یعنی به خاطر شرط، اصل قرض باطل است (مرجع ضمیر «یفسده» قرض می‌باشد)؛ که در این صورت مال مقروض در ملک قرض دهنده باقی می‌ماند. لکن این روایت ظهور در این مطلب ادعا شده ندارد، زیرا ممکن است که دو جمله مستقل حضرت فرموده باشند، به این صورت که: حضرت در جواب سؤال فرمودند که: «لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَشْتَرِطْ» و سپس به صورت مستقل فرمودند که: «جَاءَ الرَّبَا مِنْ قِبَلِ الشَّرْطِ إِنَّمَا يُفْسِدُهُ الشَّرْطُ» (مرجع ضمیر «یفسده» ربا می‌باشد) ربا از ناحیه شروط آمده است و این ربا و زیاده را شروط فاسد می‌کنند، یعنی اگر زیاده بدون شرط پرداخت شود، اشکالی ندارد و ربا محسوب نمی‌شود بلکه ربا از ناحیه شرط است و لذا شرط است که سبب فساد آن زیاده می‌شود؛ که در این صورت اصل قرض صحیح است و در ملک قرض گیرنده داخل می‌شود لکن زیاده در ملک قرض دهنده داخل نمی‌شود. پس روایت ظاهر در معنای اول نمی‌باشد و حداقل احتمال معنای دوم نیز وجود دارد. پس این روایت، برای اثبات مدعی تمام نمی‌باشد.

و حتی بنابراین که روایت از حیث سند و دلالت تمام باشد، ابهام دیگری که در روایت وجود دارد، عبارت است از این که: روایت مضمهره است و مسئول در این روایت مشخص نیست زیرا که این طور آمده است که «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ» و لذا اثبات نمی‌شود که این مطلب مقول قول امام است و لذا حجت نمی‌باشد.

البته این اشکال قابل جواب است زیرا که با توجه به این که «احمد بن محمد بن عیسی» که شیخ این روایت را از کتاب او استخراج کرده است و خود مرحوم کلینی و مرحوم شیخ، این مطلب را به عنوان روایت نقل کرده اند، برای انسان اطمینان حاصل می‌شود که این ها فتاوای اصحاب نبوده است و روایات غیرمضمهره بودند و شبیه «عنه» های شیخ می‌شود که در واقع مرجع ضمیر در جملات قبلی مشخص بوده است ولی بعد از تفکیک روایات، مرجع ضمیر نامعلوم شده است، نمونه دیگر این قضیه، قرب الاسناد در زمان ما می‌باشد که یک راوی مثل «خالد بن حجاج» ۴۰ روایت از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و در کتاب خودش به طور مثال چنین نوشته است که «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» و در روایات بعدی فقط نوشته است که «سَأَلْتُهُ» و بعد از اینکه فقها و محدثین این روایات را در ابواب مختلف تبویب کرده‌اند و از یکدیگر



جدا کرده اند، این روایات مضمرة شده اند در حالی که این روایات مضمرة نبوده اند.  
پس از جهت این که مرجع ضمیر، امام علیه السلام است نه شخصی دیگر، مشکلی نداریم.  
پس اشکال اصلی، اشکال در دلالت روایت بود.

### روایت دوم برای استدلال به بطلان قرض ربوی:

۱ وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ  
يَسْتَقْرِضُ الدَّرَاهِمَ الْبَيْضَ عَدَدًا ثُمَّ يُعْطِي ۲ سُودًا وَزَنًا ۳ وَ قَدْ عَرَفَ أَنَّهَا أَثْقَلُ مِمَّا أَخَذَ وَ تَطْيِبُ ۴ نَفْسُهُ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ فَضْلَهَا فَقَالَ لَا  
بَأْسَ بِهِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَرْطٌ وَ لَوْ وَهَبَهَا لَهُ كُلَّهَا صَلَحَ ۵.

و رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ ۶ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ نَحْوَهُ ۷ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ  
الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مِثْلَهُ ۸.

که مضمون روایت این است که شخصی دراهمی را به صورت عددی قرض می گیرد ولی به صورت وزنی برمی گرداند  
با این که خود او می داند که از حیث وزنی، بیش از مقداری که گرفته است، پس می دهد ولی با این حال دوست دارد که به  
قرض دهنده، زیاده بدهد، حضرت نیز می فرمایند که اگر شرط نباشد، اشکالی ندارد و اگر ببخشد اشکالی ندارد.  
ولی اگر شرط کرده باشند، اشکال دارد.  
این روایت چندین سند دارد و از حیث سند، صحیحه اعلایی است و هیچ مشکلی ندارد.  
صاحب جواهر در ذیل این روایت فرموده است:

بل منه يعلم فساد القرض بهذا الشرط لا الشرط خاصة، فيكون الشرط في صحة القرض عدم هذا الشرط كما هو ظاهر ۱۰

۱ (۲) - الکافی ۵ - ۲۵۳ - ۱.

۲ (۳) - فی الفقیه ۳ - ۲۸۴ - ۴۰۲۵ یقضي (هامش المخطوط).

۳ (۴) - «وزنا» ليس في المصدر.

۴ (۵) - فی الفقیه ۳ - ۲۸۴ - ۴۰۲۵ زیاده بها (هامش المخطوط).

۵ (۶) - فی التهذیب ۶ - ۲۰۰ - ۴۴۸ کان أصله (هامش المخطوط).

۶ (۷) - الفقیه ۳ - ۲۸۴ - ۴۰۲۵.

۷ (۸) - التهذیب ۶ - ۲۰۰ - ۴۴۸.

۸ (۹) - التهذیب ۷ - ۱۰۹ - ۴۷۰.

۹ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۱۹۱.

۱۰ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۵، ص: ۶.





یعنی بر اساس این روایت، اصل قرض نیز به واسطه شرط زیاده، فاسد می‌شود، پس شرط صحت قرض این است که «شرط زیاده» در آن نباشد. و لذا مقصود از «لا بأس به» یعنی «لا بأس بهذا الاستقراض» که مفهومش این است که «اگر در این قرض، شرط زیاده شده باشد فی هذا الاستقراض بأس».

### اشکال دلالی:

همان اشکالی که در روایت قبلی مطرح شد، در این جا نیز مطرح می‌شود که هر چند روایت از حیث سندی تمام است ولی در مورد مرجع ضمیر در «لا بأس به» دو احتمال وجود دارد:

۱. مرجع ضمیر «استقراض» باشد: مفید برای اثبات بطلان اصل قرض.
  ۲. مرجع ضمیر «زیاده دادن» باشد: یعنی اشکالی در مورد زیاده و فضل دادن، نیست در صورتی که شرط زیاده نشده باشد، که مفهوم آن، فساد و بطلان زیاده است در صورتی که شرط زیاده شده باشد. که در این صورت اصل قرض صحیح است ولی زیاده باطل است.
- بنابراین با توجه به این که دلالت واضح و روشن نیست، برخی از فقها در مورد قرض ربوی فرموده اند که اصل قرض صحیح است و مشمول عموماً مثل أوفوا بالعقود و... است و اگر شرط زیاده شده باشد، شرط فاسد است که این مطلب قدر متیقن این روایات است و بیش از این دلالتی بر مدعی ندارد.
- و این که در قرآن آمده است «حَرَّمَ الرِّبَا» مقصود همان زیاده است (ربا یعنی زیاده) به این صورت که اگر زیاده، شرط شود، ربا می‌شود و حرام است ولی اگر شرط نشود، ربا نمی‌شود. بنابراین حکم تکلیفی شرط زیاده، حرمت است و حکم وضعی آن، بطلان شرط زیاده است و بالتبع زیاده در ملک قرض گیرنده باقی می‌ماند و قرض دهنده مالک آن مقدار زیاده نمی‌شود.

فلذا روایات دلالت بر بطلان اصل قرض ندارند پس اطلاقات و عموماً محکم می‌شوند و دلیلی بر مفسد بودن شرط زیاده نداریم.

پس مشکل ما در معاملات اهرمی از این جهت، حل می‌شود زیرا که شخص با مال خودش وارد معامله شده است. (البته اشکالات قبلی که مطرح شدند، باقی هستند) یعنی کار حرامی انجام داده است (قرض ربوی) ولی بعد از قرض، او مالک شده است و اگر معامله ای انجام دهد، با مال خودش بوده است و از جهت ربا و تصرف در مال غیر، مشکلی ندارد.

پس معاملات اهرمی به یک معنا غیر مشروع است زیرا که با قبول مقدمه اول، در معاملات اهرمی شخص ربا می‌دهد و این کار حرام است ولی اصل معامله با طرف مقابل از این جهت، اشکالی ندارد.





### بررسی مقدمه سوم:

بر فرض پذیرش مقدمه اول و دوم یعنی پذیرفتیم که قرض در معامله اهرمی، ربوی است و در قرص ربوی، اصل قرض نیز در باطل است، پس مشتری مالک ۹۹ دلار نشده است که می‌خواهد با آن معامله انجام دهد، که در این‌جا همان‌طور که گفته شد، دو نوع معامله وجود دارد:

نوع اول: معامله شخصی

به این صورت که با عین پولی که از کارگزاری گرفته است، معامله انجام می‌دهد، که علی‌الظاهر معاملات موجود در بازار همین نوع می‌باشد.

در این صورت معامله باطل است زیرا که با مال دیگران، معامله انجام داده است.

یعنی در معامله نقدی بعد از این‌که شخص سفارش داد و ۱۰۰ دلار به حساب او واریز شد، او نیز با همین ۱۰۰ دلار، ۵۰ یورو معامله می‌کند، این معامله باطل است زیرا که معامله با مال مردم، بیع محسوب نمی‌شود، در بیع متعاقدين باید یا مالک یا ولّی یا وکیل باشند، در صورتی که این شخص از باب وکالت معامله انجام نمی‌دهد و برای کارگزاری معامله انجام نمی‌دهد بلکه برای خودش معامله انجام می‌دهد، ولّی کارگزار نیز نیست و اصلاً معامله را برای کارگزاری انجام نمی‌دهد بلکه برای خودش معامله انجام می‌دهد، پس از باب ولایت و وکالت نیست و مالک هم نیست، پس بیعی یعنی تملیک عین بعوض یا مبادله مال بمال در این‌جا محقق نشده است.

زیرا متعاقدين باید حق تملیک داشته باشند ولی چنین حقی ندارد، پس نقل و انتقال واقع نشده است و لذا واضح است که این معامله واقع نشده است به این معنا که چیزی از ملک بایع خارج نشده است و چیزی در ملک او داخل نشده است و همین‌طور نسبت به مشتری.

البته جهت دیگر بحث، که این معامله فضولی محسوب شود و اگر بعداً کارگزاری اجازه دهد، برای کارگزاری این معامله صحیح می‌شود (و کارگزاری مالک یوروها می‌شود) آن جهت، مربوط به بحث ما نیست، زیرا که ما درصدد بحث از صحت معامله برای خود شخص هستیم، نه صحت معامله برای کارگزاری و کارگزاری در واقعیت نیز هیچگاه چنین کاری نمی‌کند بلکه خود شخص را معامله‌گر و صاحب یوروها می‌داند و کارگزار صرفاً پولی به عنوان قرض داده است و به دنبال سود و کارمزد خودش می‌باشد.

پس این بحث، از مباحث بیع فضولی نیست و وارد آن بحث نمی‌شویم زیرا در ما نحن فیه، اصلاً آن جهات مطرح نیستند.

پس در فرضی که با عین شخصی پول قرض گرفته شده، وارد معامله شده باشد، معامله او باطل است به این معنا که خود او، مالک چیزی نمی‌شود و حق تصرف در این اموال ندارد. (حق نداشته دلارهایی که از کارگزاری گرفته است به شخص سوم بدهد و همچنین حق ندارد در یوروها که از شخص سوم گرفته است، تصرف کند، زیرا که نه مالک است و نه ولّی و نه وکیل).

نوع دوم: معامله کلی فی الذمه

به این صورت که با عین پول قرضی، معامله نمی‌کند بلکه به صورت کلی در ذمه معامله می‌کند و سپس بدهی خود



را با پول قرضی، پرداخت می‌کند، که ظاهراً این نوع، صرفاً فرضی می‌باشد و در واقعیت چنین معاملاتی در فارکس رخ نمی‌دهد.

به عبارت دیگر: معامله با مال مردم انجام نشده است بلکه ثمن، کلی فی الذمه بوده است ولی از ابتدا قصد شخص این بوده است که با مال مردم، این معامله را تسویه کند.

در حکم این نحوه از معامله بین فقها، اختلاف وجود دارد:

برخی فرموده اند که معامله اشکالی ندارد ولکن پولی که شخص داده است و با آن تسویه کرده است، موجب برائت ذمه او نشده است و لذا هنوز به صاحب یوروها بدهکار است، زیرا که معامله با مال مردم نبوده است و ثمن را به ذمه گرفته است، پس معامله صحیح است ولی در مقام ادای دین، با مال مردم، ادای دین کرده است فلذا دین او اداء نمی‌شود و شخص هنوز بدهکار است (گرچه ۱۰۰ دلار که قرض ربوی بوده است را به او پرداخت کرده است).

پس معامله صحیح است و یوروها در ملک خریدار وارد شده است ولی او هم به کارگزاری بدهکار است (زیرا در ۹۹ دلار کارگزاری تصرف غاصبانه انجام داده است و کار حرامی مرتکب شده است) و هم به صاحب یوروها بدهکار است (زیرا که هنوز بدهی خودش را به او نداده است).

برخی دیگر از فقها مثل حضرت امام فرموده اند که: اصل صحت چنین معامله ای محل کلام است، یعنی کسی که از ابتدا قصد دارد که در عمل، با مال مردم مبادله انجام بدهد، هر چند در ظاهر کلی فی الذمه خریده است ولی در واقع راهی جز مبادله با مال غیر ندارد، این که بنای عقلا بر صحت چنین معامله ای باشد، محل کلام است، زیرا مشخص نیست که عقلا بین این معامله با فرض قبلی که با عین مال دیگران معامله انجام بدهد، تفاوتی قائل هستند یا این که هر دو را باطل می‌دانند؟ و لذا یا می‌گوییم عقلا فرقی نمی‌گذارند و یا لأقل می‌گوییم شک داریم که عقلا تفاوتی می‌گذارند یا خیر؟ و لذا بنای عقلا بر صحت چنین معامله ای احراز نمی‌شود، بنابراین دلیلی بر صحت چنین معامله ای باقی نمی‌ماند و از طرف دیگر، عمومات باب معاملات نیز شامل این معامله نمی‌شود، زیرا که مفاد آن ها نیز، صحت معاملات عقلائیه بود، فلذا این معامله از جهت صحت، مشکوک می‌شود، در نتیجه استصحاب عدم ملکیت باقی است که همان اصالت الفساد است.